



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

**امت وسط، امتی که اسلام را
«وسیله رفتن» می داند نه
«هدف رفتن»**



شناسنامه کتاب:

نام کتاب: امت وسط، امتی که اسلام را «وسیله رفتن» می داند نه «هدف رفتن»

چاپ اول: آرمان مستضعفین - شماره ۶۹ - تاریخ انتشار فروردین ۱۳۶۰

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - شهریور ماه ۱۳۷۰

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - خرداد ماه ۱۳۹۲

فهرست

- انسان و ضابطه‌ها ۸
- برخوردهای ذهنی با اسلام..... ۱۰
- ضرورت وجود ذهنیت به عنوان پشتوانه مبارزه..... ۱۲
- لزوم کار تئوریک توسط پیشگام ۱۲
- نگاهی به حرکت تشکیلاتی ما..... ۱۴
- امت وسط بر مبنای راه وسط..... ۱۶
- راه وسط، صحنه عینیاتی است که توده‌ها در آن قرار دارند..... ۱۸

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...» - و این چنین شما را «امتی وسط» قرار دادیم تا برای توده‌ها نمونه (پیشگام) باشید، همان گونه که رسول برای شما نمونه (و پیشگام) است...» (آیه ۱۴۳ - سوره بقره).

مدعی آنیم که نجات توده‌ها ممکن نیست جز از طریق تشکیل «امتی وسط» امتی که نمونه و پیشگام حرکت توده‌ها قرار می‌گیرد تا اجتماع و تاریخ را دگرگون کنند، و خود، محمد را به عنوان اسوه، الگو و پیشگام برگزیده است.

و ما نیز، در عصری که تمام راه‌ها و مکتب‌هایی که برای نجات توده‌ها عرضه گشته، هر یک به گونه‌ای به بن بست رسیده‌اند، رسالت سنگین چنین راهی را پیش روی داریم: امت وسط گشتن، دعوت توده‌ها به سوی رهایی، رشد، فلاح و در این مسیر، ایدئولوژی اسلام را اختیار نموده‌ایم. ولی می‌دانیم که تنها سخن گفتن از اسلام، دردی را دوا نمی‌کند زیرا بیش از ۱۴۰۰ سال است که اسلام (به هر شکل) در جامعه ما مطرح است. مردم ما قرآن را می‌کشایند و می‌خوانند و در حوزه‌ها آن را تدریس می‌کنند... اما این‌ها هیچ یک نتوانسته است گره گشای مسائل اجتماع آنان گردد. اینک نه تنها از آن تلاش‌ها و آن روحیه تهاجمی که خسروان و قیصران را در دربارهای ایران و روم به لرزه افکنده بود، در میان ما خبری نیست بلکه فقر و خمودی جوامع ما را فرا گرفته است.

به راستی علت چیست؟ در مدینه محمد، چگونه با اسلام برخورد می‌گردید؟ برخورد ما چگونه است؟ آیا بحث‌ها و فحص‌ها را پایان نهیم و به جامعه‌مان بپردازیم و یا دوباره رو به سوی قرآن و اسلام آوریم و آن را از نو به تحلیل و تفسیر کشیم؟ و یا...

انسان و ضابطه‌ها

پیش از پاسخ به سوالات فوق، باید نگاهی به چگونگی برخورد انسان به ضابطه‌ها در طول تاریخی بیفکنیم و بر آفت‌هایی که در این مسیر بر حرکت او عارض گشته است، آگاه گردیم.

انسان از آنجا که در حصار غریزه گرفتار نیست و از انقیاد و حکمیت ضابطه‌های جبری آن آزاد می‌باشد، نیازمند ضابطه‌هایی اکتسابی است تا با تکیه بر آن ماهیتی برای وجود و جهت برای رفتن خویش اتخاذ کند. اما کسب این ضابطه‌ها در بستر پراتیک و عمل و یا حتی توسط قوه تفکر به تنهایی ممکن نمی‌باشد. چرا که عمل و تجربه‌های حاصل از آن بدان علت که در مقاطعی خاص به دست آمده‌اند. قادر نمی‌باشند در شرایطی متغییر و در مدت زمانی طولانی حرکت را به پیش رانند. کما اینکه نبردها و مبارزاتی که از پشتوانه یک ایدئولوژی پویا برخوردار نبوده‌اند، همواره به شکست انجامیده‌اند. تفکر نیز نمی‌تواند به تنهایی چراغ راهنمای عمل قرار گیرد چرا که تفکر چیزی نیست جز ماحصل انتزاعی مغز (و قوه عاقله) بر مبنای مکتسبات بیرونی^۱ و به همان اندازه که این مکتسبات و «داده»ها متفاوت بوده و از سرچشمه‌ها و بسترهای مختلفی گرد آمده باشند، اندیشه و احکام متفاوتی صادر خواهند کرد و رهنمودهای متنوعی ارائه خواهند داد.

پس انسان برای اتخاذ جهتگیری واحد در بستر رابطه‌ها و در جریان تغییر و تحول شرایط خارجی، نیازمند ضابطه‌ها بود و برای این منظور همواره روی به مکتب‌ها، فلسفه‌ها، علم و مذاهب می‌آورد و این اندیشه‌ها را راهنمای عمل خود قرار می‌داد.

اما در بسیاری موارد، این ذهنیت‌ها به صورت قبله‌گامی درآمدند که انسان را از عینیات و واقعیات دور کرده و تمام توجه او را به سوی خود معطوف می‌داشتند. راهی که انسان برگزیده و هموار کرده بود تا از «آنچه هست»ها، به حقیقت‌ها و «آنچه باید باشد»ها دست پیدا کند. خود به صورت زیارتگاهی مقدس درآمد که شوق «رفتن» را در دل پیروان می‌کشت و آنان را به «طواف» و «گردیدن» سرگرم می‌کرد.

۱. که البته این مکتسبات یا می‌توانند ذهنی بوده و از دیگر اندیشه‌ها (به عنوان مثال از کتاب‌ها) منتقل شده باشند و یا عینی بوده و از تجربه ناشی شوند.

فکر تنها برای فکر و ضابطه تنها برای ضابطه مطرح می‌شد و ارزش پیدا می‌نمود و دنیای ذهنیات آنچنان از دنیای عینیات جدا می‌گشت که گویی میان این دو فاصله‌ای به درازای «تیزه حاکدان» پست (زمین) تا «فلک الافلاک» پاک‌ی عامل «ناسوت» تا عالم «لاهورت» وجود دارد در این روند حتی انسان‌ها نیز دو گونه شدند. دسته‌ای پاک و قدیس و روحانی، دسته‌ای دیگر نجس و جسمانی. گروهی متفکر و اندیشمند گشتند و گروه دیگر، در برابر نجابت موروثی طبقه اول، «بی شرف»‌هایی بودند که همواره فقر و ننگ را به ارث می‌بردند و چاره‌ای جز آن نداشتند که خشمگین اما نومید، تقدیر ذلت بار تاریخ را نگاه کنند.

این چنین بود که این ذهنیت‌ها و مکتب‌های ذهن گرایانه و ماورایی، بیش از هر چیز، ابزار دست سلطه‌گران و طبقات حاکم می‌گشت تا با آن به توجیه استبداد و استعمار خود بپردازند.

اگر بخواهیم میان دو آفت، «عمل برای عمل» و «فکر برای فکر» که همواره انسان را به کام خویش فرو می‌کشیده‌اند مقایسه‌ای به عمل آوریم، باید بگوئیم آفت دوم صورتی بس خطرناکتر دارد، زیرا آن کس که در عمل‌گرایی غرق شده و در گرداب پراگماتیسم غوطه می‌خورد، حداقل می‌تواند واقعیت‌ها را احساس کرده و متاثر گردد و این امید وجود دارد که اگر در برابر حکمت، آن ضابطه‌های متعالی و پیامبرانه که درمان دردهای جامعه او را عرضه می‌کند، قرار بگیرد احساس نیاز در او زنده شود، حرکت عبث و دوری شکل خویش را کناری نهاده و آن ضابطه‌ها را بپذیرد. اما آن کس که خود را در زندان تنگ ذهنیت محبوس کرده و از احساس واقعیت و نیازهای عینی به کلی بیگانه است، همواره خود را اشباع شده می‌بیند و هر گز به خود، جرات و جسارت شکستن بنای عظیم ذهنیات‌اش را نمی‌دهد، تا بتواند خویشتن را رها سازد.

آری، انسان به جای آنکه در بستر واقعیات و بر مبنای نیاز به تغییر رابطه‌ها روی به سوی کشف ضابطه‌ها بیاورد و باز در جریان عمل و حرکت عینی خویش ضابطه‌ها را بارور کند، رابطه‌ای یک طرفه با اندیشه‌ها پیدا نمود و از ذهنیت‌ها برای خویش، بتی و حصاری ساخت.

علت پدید آمدن چنین حالتی را در دو امر باید دانست: نخست اندیشه‌های ذهنی که بشر در حرکت خود بدان‌ها دست یافته بود. او در راه شناخت طبیعت، جهان، خود، خدا، جامعه و... گام زده بود و در این راه، دستگاه‌های تماماً ذهنی چون قوانین ارسطو، مثل‌های افلاطون و یا ایده‌آلیسم برکلی، سوسیالیسم تخیلی (در قرن ۱۹) ساخته و پرداخته بود، و دور نیست اگر چنین یافته‌های ذهنی، تنها در جهانی ورای واقعیات مجال بحث و فحص داشته باشند.

علت دومی که پدید آمدن ذهن گرایی در طول تاریخ داشته، نه در اندیشه ایی که بشر بر می‌گزیده، بلکه در برخورد با این اندیشه‌ها باید جستجو کرد. آنچه در این مقوله می‌گنجد چه بسا ضابطه‌هایی است که می‌توانستند در حرکت بشر دگرگونی و تغییر بیافرینند. اما هنگامی که جای خود را در پاتوق‌های در بسته روشنفکری، حوزه‌های راکد و ساکن و کلاس‌های در بسته آکادمی‌ها و دانشگاه‌ها یافتند، و در مجادله‌های کلامی و مناظره‌های لغوی مطرح شدند، از هر محتوایی تهی گشته و با برخوردهای ذهنی، در سطح دیگر نظرگاه‌های کلاسیک و یا حتی پائین تر از آن قرار گرفتند.

برخوردهای ذهنی با اسلام

اینک پیش از آنکه ببیندیشیم اسلام خود چگونه مکتبی است، باید بدین سوال بپردازیم که بر اسلام چه گذشت؟ بدیهی است که برای شناخت اسلام، پیش از مطالعه شعارها و قانون‌ها و المیزان‌ها و العنذیرها، باید به قرآن رجوع کرد. با نگرش هر چند سطحی به این کتاب در خواهیم یافت که موضوع آن را بیش از هر چیز واقعیات تشکیل می‌دهد و حتی طرح مسائلی چون توحید، معاد، پاداش و جزا و... همه برای ایجاد تغییر در رابطه‌های مختلف اعم از نفسانی، انسانی و اجتماعی آورده شده و از طرح مسائل ذهنی چون روح و... به شدت پرهیز گشته است.^۲

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا - از تو در باره روح می‌پرسند، بگو روح از امر پروردگار من است و به شما از علم جز اندکی داده نشده است» (آیه ۸۵ - سوره اسراء).

در جامعه پیامبر نیز همه در متن رابطه‌های عینی قرار دارند، اصحاب صغه، مخلص‌ترین و پاک باخته‌ترین یاران محمد، یا در کار برای امرار معاشاند یا در ارشاد و جهاد. جنگ‌هایی که محمد به سوی آن دعوت می‌کند، همه برای آن است تا ملت‌ها از بندگی یکدیگر و از جور ادیان و ذلت زمین نجات یابند، قرآن خود فلسفه نزول وحی را چنین بیان می‌کند:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - پس همه‌گی فرود آید تا آنکه از جانب من هدایتی به سوی شما آید پس هر آنکه آن را پیروی کند بیم و اندوهی بر او نماند» (آیه ۳۸ - سوره بقره).

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِهِ الْحَقُّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ... - پس خدا پیامبران را بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث کرد و

۲. رجوع شود به مقاله «شناخت قرآن در بستر واقعیات».

با آنان کتابی به حق فرو فرستاد تا حکم کنند میان مردم در آنچه اختلاف کردن در آن...» (آیه ۲۱۳ - سوره بقره).

انبیاء مبعوث شدند تا با ایدئولوژی و حکمتی که به ارمغان می‌آورند، انسانی را که هبوط کرده و در بستر ابتلائات قرار گرفته و جامعه‌ای را که در آن تضادها پدید آمده و مآل‌ها از خوف‌ها و حزن‌ها و اختلاف‌ها گشته است به بستر هدایت رهبری کنند و از همین بودن‌ها و واقعیات شدن‌ها و حقیقت‌ها را بیافرینند و بر فراز جوامع منحنی و اسیر «امه واحده» را بر پا دارند و از انسان‌های در بند مفلحین را بسازند.

انبیاء «اسلام» را برای «رفتن» عرضه می‌کردند اما ما به گونه‌ای دیگر با مکتب برخورد کردیم. ما «رفتن» را برای «اسلام» برگزیدیم و آن را هدف و مقصود پنداشتیم.

محمد قرآن را در صحنه عینیات و به عنوان راهنمای عمل به کار می‌گرفت اما ما به قرآن از دریچه تنگ فلسفه و عرفان نگاه کردیم و در آن به جستجوی ذهنیات و معلومات مشغول گشتیم. «محمد خدا را از آسمان به زمین آورد» و از توحید اندیشه‌ای برای حرکت توده‌ها ساخت. اما ما خدا را در پیچ و خم برهان‌های ذهنی گرفتار کردیم و آن را تنها در انحصار فهمیدن عده‌ای خاص در آوردیم. اسلام محمد انسان‌ها می‌آفرید و مدینه‌ها بر پا می‌داشت، امام ما اسلام را آنچنان ذهنی کردیم که حتی آمد و رفت سلسله‌ها و خاندان و حمله بیگانگان و... هیچ یک باعث نمی‌شد تا متفکران ما چشم از روی کتاب‌ها و تفسیرها بردارند و نیم نظری به جامعه خویش بیافکنند.

در عصر سکون توده‌ها و حاکمیت استحمار صفوی، علامه صدر المتالهین در تنهایی‌های خود در بیابان‌های قم حرکت جوهری را کشف می‌کند و علامه مجلسی به جمع آوری احادیث مشغول می‌شود، چنانکه شیخ بهایی نیز برای زیارت مرقد اما رضا، پای پیاده همراهی شاه عباس بر می‌گزیند!

اگر شناخت اسلام در زمان ما به این چنین ذهن گرایی بی حد و حصری تبدیل شده که از آن تنها ارگان‌های استبدادی و استثمار سود می‌جویند، آیا علت آن را باید در ماهیت اسلام و قرآن جستجو کرد؟ دیدیم چنین نیست، چرا که همین مکتب در زمان محمد، از محروم‌ترین اقشار جامعه، انسان‌های والایی چون مقداد و عمار و ابوذر آفرید و آنان را در متن حوادث جامعه و جهان قرار داد و اینان به صورت عینی‌ترین الگوهای مکتب و بیش‌تازترین افراد در مبارزات توده‌ها در آمدند. پس اگر ما امروز با کوهی از کتاب‌ها و تفسیرهایی روبرویم که در جریان عمل هیچ به کارمان نمی‌آید، نه در خود ایدئولوژی اسلام، بلکه در برخورد ذهن گرایانه خود با آن جستجو کنیم.

ضرورت وجود ذهنیت به عنوان پشتوانه مبارزه

بر شمردن زیان‌های بی حد و حصر ذهن‌گرایی نباید باعث شود که به طور کلی خط بطلانی به روی ذهنیت بکشیم و ضرورت آن را منکر شویم، چرا که ذهنیت با ذهن‌گرایی متفاوت است. علتی که باید برای به انحراف کشیده شدن تمام مبارزات مردم ما ذکر کرد، عدم برخوردار بودن از ذهنیتی بارور و پشتوانه‌تئوریک می‌باشد. واقعه سفارت یکی از این نمونه‌ها است، حرکت تسخیر جاسوسخانه آمریکا توسط «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام»، اگر بر اساس یک ایدئولوژی مدون و استراتژی تعیین شده صورت می‌گرفت می‌توانست به حق انقلابی بزرگتر از انقلاب اول بیافریند و بسیاری از مشکلات اجتماعی را در مسیر یک مبارزه ضد امپریالیستی حل کند. اما به علت برخی نقاط ضعف که عمده‌ترینش فقدان پشتوانه فکری آنان بود، این حرکت هیچ‌گره‌ای از معضلات جامعه را ننگشود و تنها چماقی شد در دست ارتجاع و پس از مدتی آنچنان «بار»ش بر روی مسائل سیاسی سنگینی کرد که حتی دولت مکتبی (!) مجبور شد آن را پیش پای ریگان از دوش خود به زمین بگذارد.

انقلاب مشروطیت، نهضت ملی دکتر مصدق و انقلاب جمهوریت هر یک باز نمودار تلاش‌ها، ایثارها و فداکاری‌های ملتی است که با تمام احساسات و هیجانات بی‌شائبه خود به میدان آمدند، اما از آنجا که جز فتوای گاه و بی‌گاه برخی مراجع هیچ پشتوانه ذهنی برای جهت‌دار کردن حرکت آنان وجود نداشت، هیچ‌گاه نتوانستند ثمره حرکت خویش را حفظ کنند. دست آورد دو قیام اول را کودتاها ربودند و اگر توده‌ها و پیشگامانشان به خود نیابند، انقلاب اخیر نیز، از انحرافات بی‌شماری که بر آن عارض شده، نخواهد رست و باز توده‌ها خواهند بود و سیاهی شب و... و حاکمیت سرمایه‌داری وابسته!

این است که معتقدیم پیشگام باید در دو جبهه مبارزه کند یک جبهه در عینیت بگشاید و جبهه‌ای دیگر در ذهنیت. سنگری را به نجات اسلام اختصاص دهد و سنگری را به نجات مسلمین. امروز، واقعیتی است که به همان گونه که مسلمانان استعمار می‌شوند، اسلام نیز در چنگال استعمار گرفتار آمده است و زدودن غبار انحرافات از چهره اسلام، بخش مهم از وظایف پیشگام را تشکیل می‌دهد.

لزوم کار تئوریک توسط پیشگام

آنچنان که گفتیم حرکت‌هایی که بدون پشتوانه ایدئولوژیک و استراتژی مشخص شروع شده‌اند، همگی به بن‌بست رسیده‌اند. این است که باید قسمتی از تلاش خویش را به استخراج پایه‌های ایدئولوژیک اختصاص دهیم و اگر خواهیم تدوین مکتبی که باید

ذهنیت مبارزه را تشکیل دهد به جریان عمل واگذار کنیم، بی شک چنین مکتبی توجیه گر اعمال ما خواهد بود. این است که پیشگام باید قبل از شروع حرکت و مبارزه (به معنای اخص کلمه) دست به تبیین اصول کلی ایدئولوژی بزند و آن را تدوین نماید. گذراندن چنین مرحله‌ای به هیچ وجه نباید غرق بودن در ذهنیت‌های مجرد را تداعی کن چرا که این وجهی از مبارزه است که بدون آن گذشتن از تنگناهای حساس مبارزه امکان پذیر نیست.

طی این مرحله بی‌همرهی حضر مکن / ظلمات است بترس از خطر گمراهی

برای جنینی که در رحم مادر زندگی می‌کند و از دنیای خارج بی اطلاع است، داشتن اعضایی چون چشم، گوش، مغز و غیره بیهوده به نظر می‌رسد. اما هنگامی که پای به جهان می‌گذارد و به نیاز خویش به دانستن‌ها و توانستن‌ها پی می‌برد، وجود چنین اعضایی نه تنها عادی، بلکه لازم جلوه می‌کند. پیشگام نیز چنین راهی را باید طی کند. «تا غوره شدن مویزی (یا انگوری) انتظار نمی‌توان داشت». او قبل از ورود به صحنه کشمکش‌های اجتماعی، باید به ایدئولوژی و مکتبی راهنمای عمل مجهز گردد. ولی این بار، این دست تقدیر لایتغیر طبیعت نیست که چنین ضابطه‌هایی را به او هدیه می‌کند، بلکه این خود اوست که باید برخیزد و با شناخت خویشتن، جامعه، نیازها و... چنین ضابطه‌هایی را به کف آورد.

اما طی این طریق نیز از آفات و انحرافات مصون نیست و آنچنان که در سر آغاز بحث گفتیم، برخوردهای غلط می‌تواند این ضابطه‌ها را مسخ کند. پیش از این نیز گفته‌ایم^۳ که برداشت‌های انطباقی و دکماتیسم از اسلام تنها معلول بینش‌های غلط فلسفی و دیدگاه‌های اشتباه در مورد تبیین جهان و تبیین انسان نیست، بلکه بیش از آن نتیجه رابطه غیر اصولی میان انسان و مکتب می‌باشد، کما اینکه در زمان محمد نیز می‌توان این برخوردهای غیر اصولی را سراغ گرفت. مخالفت با تغییر دادن قبله توسط محمد و رهبانیت‌ها و انزوا گزیدن‌ها برای عبادت، نمودارهای برخورد دکم با اسلام می‌باشند. اقدام به ساختن مسجد ضرار نیز، تبلوری است از حاکم شدن انگیزه‌های شخصی، بر صورت‌ها و شعائر اسلامی، پس باید دانست که اسلام تطبیقی (حتی خود قرآن) نیز می‌توان برخوردهای انطباقی و دکم نمود. آن‌هایی که تنها به خواندن تفسیرها و برداشت‌های از قرآن و نهج البلاغه علاقه‌مندند باید بدانند که «اسلام را برای اسلام خواستن» برخورد دکمی است که اسلام را از محتوی تهی می‌سازد و اگر تئوری‌های

۳. رجوع شود به سلسله مقالات «کدامین اسلام» مندرج در آوای مستضعفین، نیز مقاله ی «چگونه با مکتب زندگی کنیم» مندرج در آرمان مستضعفین - شماره ۵۸.

ایدئولوژیکی، ما را در امر تبیین و موضع گیری نسبت به مسائل انسانی – اجتماعی یاری نکند به پیشیزی نمی‌ارزد و باری بر دوش ما خواهد شد و در صورت گسترش در میان توده‌ها، آنان را نیز به استعمار و تخدیر خواهد کشاند.

نگاهی به حرکت تشکیلاتی ما

از دیدگاه ما، «سازمان» در قرآن واژه‌ای مترادف با «امت» دارد و این بود که ما، زمانی را که به چارچوب زیربنائی ایدئولوژیک دست یافتیم به عنوان سرآغاز حرکت تشکیلاتی خویش اعلام نمودیم حال اگر در آن تاریخ، تعدادمان اندک بود، چندان امر مهمی محسوب نمی‌شد، چرا که از دیدگاه قرآن حتی اگر یک نفر به این اصل ایمان بیاورد و حرکتش را در این مسیر شکل دهد، خود یک «امت» است.

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ... – ابراهیم خود امتی فرمانبردار خدا بود» (آیه ۱۲۰ – سوره نحل).

پس هنگامی که به آن اصول زیربنائی و کلی مکتبمان که در فرهنگ ایدئولوژی‌های جدید، نام مانیفست بر آن می‌نهند، مومن و معتقد شدیم، نام «سازمان» را بر خود نهادیم. با تکیه بر دیدگاه‌هایی در مورد وحی، انسان طبقاتی، رشد اجتماع و... که از دیدگاه ما همه بیانگر اصل توحید بودند حرکت خویش را آغاز کردیم.

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ... – شما بهترین امتی هستید که قیام کرده‌اید، به نیکی امر می‌کنید و از بدی بری دارید و به خدا ایمان دارید» (آیه ۱۱۰ – سوره آل عمران).

معتقد بودیم که باید از اصول ثابت و زیربنای مکتب وحی (که زیربنایی‌ترین اصل آن همان توحید است) به شناخت متغییرات اجتماعی – انسانی ره ببریم. باید حرکت‌های جامعه را ارزیابی کرده، دردها را بشناسیم و به ارائه درمان‌ها بپردازیم (امر به معروف و نهی از منکر) در این راه به باروری هر چه بیشتر ایدئولوژی نیازمند بودیم، این بود که به کار پرداختیم و برداشت‌هایی در باره حرکت تاریخ، تضادهای اجتماعی، تکوین استعمار، دینامیسم انسان، خصلت‌ها و خصوصیات‌ها، قابلیت‌ها، فعلیت‌ها و... را از اسلام استخراج نمودیم.

اما در این مسیر، همواره با برخوردهای متفاوتی با خطر فکری سازمان روبرو گشتیم. گروهی می‌گفتند چرا ۲۰ دوره نهج البلاغه را یک جا چاپ نکردید؟ چرا قبل از اتمام مقالات وحی، مقالات پراکسیس شروع شد؟ چرا تنها دفتر دوم از سلسله کتاب‌های... منتشر شد و دیگر جزوات به آخر نرسید؟ آیا بهتر نبود که دیدگاه خود را

در باره انسان می‌گفتند، بعد سراغ اجتماعی می‌آمدید، سپس فلسفه... و پس از آنکه ایدئولوژی را به کمال می‌رساندید و تمام می‌کردید، آنگاه موضع گیری در مورد مسائل سیاسی را آغاز می‌کردید؟

به نظر می‌رسد که این گونه سوالات بیش از هر چیز، ناشی از درک نکردن رسالت و مفهوم ایدئولوژی باشد. از دیدگاه ما، ایدئولوژی دایره‌المعارفی از دانستنی‌ها نیست تا از یک نقطه آغاز و به یک نقطه ختم گردد. ایدئولوژی مجموعه‌ای تفسیری از قرآن نیست تا از «بسم الله» سوره حمد آغاز شود و با آیه آخر جزو سی‌ام قرآن خاتمه پذیرد. ایدئولوژی راهنمای عمل می‌باشد و همگام انسان، در پهنه واقعیات است که مفهوم پیدا می‌کند.

نگاهی به مقالات و کتاب‌های منتشر شده از سوی ما این امر را نشان می‌دهد که ما پیوسته بر اساس نیازهای اصیل فکری و حرکتی به پیش آمده‌ایم چه در جایی که مسائلی چون دیالکتیک، متد، زیربنا و روبنا را بررسی کرده‌ایم و چه آنجا که سرمایه‌داری رقابتی، سازشی و امپریالیسم را مورد بحث قرار داده‌ایم و چه آن زمان که مباحثی چون شبهه، ولایت فقیه، شورا، کردستان، جنگ و... را تحلیل کرده‌ایم. همه جا در پی پاسخ گفتن به حادثترین و مبرم‌ترین مسائل ایدئولوژیک و استراتژیک زمان خود بودیم. حتی مباحثی چون کویریات نیز از دل واقعیت‌ها سرچشمه گرفته بود بسان آینده‌ای، رهسپاران مبارزه اجتماعی را به کار می‌آمد تا لختی ایستاده خویشتن را بنگرند و دریابند که در کجای راهند. به چرائی هایشان پاسخ گویند و تاثیر چگونگی‌ها را درخود بنگرند و آنگاه استوارتر به حرکت خویش ادامه دهند. پس اگر ما از «کتاب نوشتن برای نوشتن» سرباز زده‌ایم و اجازه نداده‌ایم تا نگاشتن کتاب‌ها به صورت میحی سلسله وار، ما را از دردها و نیازهای متنوع جامعه غافل کند بدان علت بوده است که می‌دانستیم جدا شدن از واقعیات با مسخ و مرگ مکتب وحی حتی به اندازه یک گام نیز فاصله ندارد و برای بارور نمودن این ضابطه‌ها، تنها راهی که وجود دارد قرار گرفتن در متن رابطه‌ها است. البته آنچه را که تا به حال گفته‌ایم آخرین سخن و کامل‌ترین نظر نمی‌دانیم و معتقدیم که همواره در بستر عینیت می‌توان به احساس‌ها و برداشت‌های متعالی‌تری دست یافت و به تشنه کامانی (البته ما اینان را تشنه نمی‌دانیم) که همواره منتظر آنند تا تحلیل تئوریک و برداشت و تفسیر منتشر گردد و اینان برای اراضی خود آن را بخوانند و از بر کنند، این پیام را می‌دهیم که:

کز عاریه‌ها تو را دری نگشاید

کاریز درون جان تو می‌باید

ما به هیچ وجه رسالت خود را در سیراب کردن تشنه کامان نمی‌بینیم و چنین امری

را خیانت می‌دانیم. ما خود تشنه کامانی هستیم که صحراها را گشته و سراب‌ها را آزموده‌ایم. ما تاریخ توده‌هایی را پشت سر داریم که همواره با هیجانات و احساسات، آنان را بدین سو و آن سو کشانده‌اند و در خاتمه کار آنان را در سراب امیدهای واهی و بیابان‌های یاس تنها گذاشته‌اند. با القاء شعرها و شورها، از توانستن توده‌ها سود جسته و بر مراد خویش دست یافته‌اند و تو گویی که از مردم ما، جز خانه نشینی و یا شورش کور، کار دیگر ساخته نیست. ما برخاستیم تا به این داستان همیشگی خاتمه دهیم و فریب و تزویر احساس بی جهت را که به صورت جبر تاریخ در آمده بود، بشکنیم. برای ما مقدر نبود تا نسل جوانی را که می‌رفت تا برای اولین بار طعم شکست را بچشد با عکس‌ها و شعارها و تاکتیک‌ها سر گرم کنیم. توده‌های ما، قطب‌ها و مرادها و بت‌های بسیار داشت و اگر از ما ارمغانی می‌خواست، تنها و تنها تبری ابراهیمی بود. توده و نسل جوان و انقلابی ما دیگر نیازمند «رهبر»‌ها نبود. او محتاج به بینش شناختی بود تا با تکیه بر آن خود رهبری را به دست گیرد. این بود که ما کوزه‌های خالی او را به دوش گرفتیم و راهی بیابان‌ها شدیم و هر جرعه آبی که یافتیم، پیش از آن که با آن، کام تشنه و خشک خود را تازه کنیم، برای کاروان تقنیده لبی به ارمغان آوردیم که با پای برهنه، صحراهای سوزان را می‌پیمود. حال اگر ما تنها زیستیم و تنها را رفتیم و آن کاروان، مشک آب ما را نشناخت و بی تفاوت از کنار آن گذشت چندان مهم نیست. به هر حال روزی خواهد رسید که فرزندان چهره سوخته صحرا را دریابند.

امت وسط بر مبنای راه وسط

پس دانستیم از زمانی که گروهی خط فکری مشخصی را بپذیرد و به چارچوب ایدئولوژیک خاصی مومن گردد، می‌توان نام امت را بر آن جمع نهاد. این امت با قرار گرفتن در «راه وسط» و یا متن اجتماع، با موضع‌گیری‌های خویش به تدریج مراحل استکمالی خود را طی می‌کند و با گذشتن از مرحله «امه خیر» به صورت «امت وسط» در می‌آید.

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...» (آیه ۱۴۳ - سوره بقره).

اما مهم‌ترین مسئله‌ای که در اینجا طرح می‌شود، چگونگی برخورد و قرار گرفتن در متن واقعیات است. بردگان سیاه پوستی که به مانند خیار، استعمارگران کشتی‌ها را از آنان می‌انباشند و به تجارت می‌برند و بدترین تحقیرها را به آنان روا می‌داشتند، با آنکه در متن سخت‌ترین واقعیات قرار داشتند، هیچ گاه حرکتی را پدید نیاوردند.

در میان بردگان مصر که سنگ‌های عظیم اهرام را حمل می‌کردند هیچ جنبشی به وجود نیامد. پس باید دانست که حس کردن رنج‌ها و رفتن در کارخانه و پوشیدن لباس کارگری به تنهایی دردی را دوا نمی‌کند^۴ شاندل می‌گوید پس از انقلاب کبیر فرانسه، حتی فرزندان فنودال‌ها نیز خود را رعیت زاده معرفی می‌کردند و همین را عنوان افتخار خویش قرار داده بودند!

آری باید از آفت‌های روشنفکری و عمل‌زدگی و... پرهیز کرد و راه صحیح برخورد پیشگام با راه وسط و مسائل اجتماعی‌اش را دریافت. این راه برخورد که همان رسالت پیشگام را مشخص می‌کند، عبارت است از خودآگاهی با آنکه بر روی این واژه تا به حال بسیار تکیه کرده‌ایم اما نه نظر می‌رسد در نظر برخی هواداران، برده‌ای از ابهام این عبارت را پوشانده است و به آن مفهومی ذهنی داده است. خودآگاهی در یک جمله چیزی نیست جز احساس واقعیت‌ها کردن، به عبارت دیگر «آگاهی‌ها» مدلول واقعیات و «عینیات اجتماع» قرار می‌گیرد و «خود» مدلول «احساس تضادهای اجتماعی» و رابطه‌های عینی در حیطه آگاهی می‌گنجد و «ذهنیت و احساس در حیطه خود».

در اینجا، این سوال طرح می‌شود که آیا آن برده‌ای که همواره در زیر فشار رنج‌ها قرار دارد و کارگری که کار می‌کند در حالی که گرسنه است، آیا واقعیت‌ها را احساس نمی‌کند؟ باید گفت که منظور ما از احساس واقعیت‌ها، آشنا بودن با علت این رنج‌ها و چگونگی برخورد با آن‌ها است. آن کارگری که در زیر حاکمیت تضادها قرار دارد ولی چگونگی برخورد با این تضادها را نمی‌داند و به نیروی خو برای خاتمه دادن به دردهایش آگاه نیست فاقد «احساس واقعیت‌ها» و یا خودآگاهی است. آن کشاورزی که نظام حاکم برده را محتوم و تغییر ناپذیر می‌داند، گرچه شدیداً استثمار می‌شود، اما خود، این واقعیت را احساس نمی‌کند توده‌های آفریقا، تا زمانی که خود را «سیاه حقیر» می‌پنداشتند، هیچ گاه زبان به اعتراض بر علیه استعمارگران سفید پوست نیم گشودند، اما از هنگامی که دریافتند «سیاه حق دارد که آن را از او دریغ می‌دارند»، عظیم‌ترین انقلاب‌ها را آفریدند.

گروهی از جمله مارکسیست‌ها، برای ایجاد انقلاب چشم به واقعیت‌ها و تضادها می‌دوزند. اینان با این بینش، اگر برای روشن شدن چشم بشر به مولد جدید حرکت جبری تاریخ «سوسیالیسم»، چشم انتظار رشد ابزار تولید بمانند تا موقع ظهور منجی موعودی به نام کاپیتالایسم فرا رسد، تضادهای کار و سرمایه اوج گرفته و تغییرات کمی به کیفی بدل گردند، چندان عجیب نیست، چنانکه در کوبا، قیام شکوهمند خلق

۴. البته نقش شرایط سخت را در خودسازی پیشگام قبول داریم. اما در این مقاله سخن ما در باره طریقه صحیح ارتباط پیشگام با توده و به عبارت دیگر راه وسط می‌باشد.

این کشور، خواب‌ها و خیال‌های حزب کمونیست را برهم زد و او را از وقوع انقلاب با خبر نمود^۵!

در مقابل دسته فوق که تنها به واقعیات می‌نگرند، در شرق روحانیت ما وجود دارد که تنها و تنها ذهنیت را به عنوان تکیه‌گاه خویش برگزیده است، اینان با آنکه نزدیک‌ترین تماس‌ها را با توده مردم دارند، اما هیچ‌گاه نتوانستن تحولی در ساخت اجتماع به وجود آورند. صدها سال است که طلبه‌های حوزه، سالی یکی دو ماه به روستاها می‌روند و با دردمندترین قشر ملت سخن می‌گویند، اما هنگامی که بر می‌گردند، کشاورز باز زمین خان را شخم می‌زند و اینان باز «لمعتین» و «وسایل الشیعه» را می‌خوانند. حوزه علمیه عراق صدها سال است که متکلم و فیلسوف و مجتهد تربیت می‌کند، اما هنگامی که یکی از مهره‌های استعمار انگلیس، در عراق صدای اذان را می‌شنود و می‌پرسد که آیا این صدا حاکمیت ما را به مخاطره نمی‌اندازد، پاسخ می‌شود که خیر، این صدا کاری به سلطه آنان ندارد! چرا در میان مردمی که در هر ماه قرآن را ختم می‌کنند و در شب قدر آن را سر می‌گیرند و در کنار حوزه‌ای که در آن تفسیرها نوشته می‌شود هیچ‌گونه حرکت و جنبشی رخ نمی‌دهد؟ جز این است که تمام این برداشت‌ها ذهن گرایانه بوده است؟ از «بسم الله» سوره حمد پیچیده‌ترین مفاهیم عرفانی و فلسفی بیرون کشیده می‌شود! توده‌ها نمی‌دانند که این تفسیرها به کارشان می‌آید و کشاورزان باز سرگشته می‌مانند که زمین‌هایی که قرار بود در میان آن‌ها تقسیم شود، شرعی است یا حرام؟ آیا انقلاب پر شکوه توده‌ها را بر اساس نیازهای عینی خواندن که برای «اسلام دانستن» و «سهیم نمودن» توده‌ها به دعوا بر سر اندیشه‌های الحادی و التقاطی (!) سودی جز آن دارد که هم و هم دردهای توده به گونه‌ای ذهنی برخورد کرده‌ایم؟

راه وسط، صحنه عینیاتی است که توده‌ها در آن قرار دارند

دانستیم که رسالت پیشگام، نه چشم دوختن به حرکت جبری جامعه و رشد خود به خودی تضادها و نه عرضه داشتن ذهنیتی مجرد و بدون رابطه با واقعیات است. پیشگامی که می‌خواهد حرکت خود را به سطح توده‌ها منتقل کند نباید کلاس وحی و پراکسیس بگذارد و در باره اومانیزم و دیالکتیک سخن بگوید، طرح چنین مباحثی با توده‌هایی که جز رنج و درد با چیز دیگری سر و کار ندارند، نه تنها راه به جایی نخواهد برد بلکه حرکتی ابلهانه و حتی استحماری است، چرا که هر سخنی که باعث

۵. البته اغلب تنوریسین‌های این مکتب چون لنین، مائو... خود دست اندرکار ایجاد انقلاب نیز از این تنوری‌ها عدول کردند و یا بر انقلاب فرهنگی، حزب پیشگام... به عبارت دیگر با بها دادن به اراده و ذهنیت انسان در راه تحقق ساختن آرمان هایش گام برداشتند.

شود توده‌ها از مشکلات خویش غافل گشته و به مسائل دیگری (هر چند حق) مشغول شوند، تنها به کار دشمنان خلق می‌آید تا چند صباحی بیشتر حاکمیت شوم خویش را ادامه دهند؛ و چرا باید سخن از چنین ذهنیاتی گفت هنگامی که توده‌ها در بستر عینیت به خودآگاهی می‌رسند، توده با گوشت و پوست خویش، دردها را لمس می‌کند و وظیفه پیشگام تنها این است که این دردها را به ضمیر خودآگاه او وارد کند. پیشگام وظیفه دارد تضادهایی که توده در آن قرار گرفته برای او تبیین کند، علت‌ها را بگوید و چگونگی برخورد را یا دهد. اگر یک روستایی غرق در تضادهای خانوادگی و قومی شده و تضاد با خان را به فراموشی سپرده است، اگر رژیم می‌خواهد با تضادهای فکری در کارخانه‌های نیروی کارگران را متفرق کند، وظیفه‌ی پیشگام است که این تضادها را در مسیر صحیح جهت داده و از هرز رفتن نیروی زحمت‌کشان جلوگیری کند. در هر محیط تضادها خاص آن نقطه و تضادهای عام (با امپریالیسم، رژیم مرکزی و...) را برای توده‌ها تشریح نماید، تضادها را اصلی و فرعی کند تا توده‌ها بتوانند مبارزه خویش را در جهتی اصولی به پیش برند، و تنها در چنین راهی است که توده چهره راستین اسلام را خواهد شناخت. هنگامی که توده خود واقعیت‌ها را احساس کند و در بستر مبارزه قرار گیرد، دیدگاه او نسبت به اسلام تغییر خواهد کرد. محمد، حسین، علی، شخصیت‌هایی که هر یک زمانی عامل تخریب او بود به صورتی دیگر مطرح خواهند شد. هنگامی که او پای در مسیر مبارزه بگذارد و مفاهیمی چون جهاد، شهادت و... برای او عینی گردد، آنگاه چهره اصیل و مبارز امامان را باز خواهد یافت و قرآن در متن زندگی‌اش وارد خواهد شد و او با قرآن زندگی خواهد کرد.

شاید در اینجا برای عده‌ای این سوال پیش آید که پس طرح مباحث ایدئولوژیک از سوی شما (چون زیربنا و روبنا، دیالکتیک، شبهه) به چه علت صورت می‌گیرد؟ در اینجا باز تکرار می‌کنیم که پیشگام باید به بررسی چنین مسائلی، هر چند که در ابتدای امر ذهنی می‌نماید، بپردازد تا بتواند حرکت خویش را شکل داده و جامعه‌اش را شناسد. او با تکیه بر چنین ذهنیاتی است که می‌توان دردهای جامعه‌اش را ریشه یابی کند و ضابطه‌هایی که راهنمای عمل قرار می‌گیرند، به کف آورد و در غیر این صورت، در دیگر جریان‌ها حل و منزوی خواهد گشت. جای آن دارد که ما پیرسیم بدون این ضابطه‌ها، پیشگام چگونه می‌تواند به مبارزه توده‌ها جهت داده و آن را در کانال صحیح هدایت کند؟ بدون این معیارها، پیشگام چگونه می‌توان تضادها را اصلی فرعی کرده و به بهترین وجه موضوع گیری نماید؟

به امید آنکه طرح مباحث فوق بتواند ما را از افتادن در ذهنیت‌گرایی‌ها و عمل‌زدگی‌ها و شتاب‌زدگی‌ها باز دارد و این نکته را به ما بیاموزد که وظیفه داریم مسیری را که انتخاب کرده‌ایم صحیح ببیمائیم نه سریع، چرا که در تاریخ مبارزات، شتاب بی جا

بسیاری از حرکت‌ها را به نابودی کشانده است. پس بیش از امکاناتمان انتظار نداشته باشیم و کمتر از آن نکوشیم، به اندازه قدرت بال‌ها پرواز کرده نه کمتر و نه بیشتر.

والسلام

